



خانم حبیبه سرابی نخستین والی زن در افغانستان است. خانم سرابی از چهره‌های سیاسی جدی کنونی افغانستان و معاون شورای عالی صلح افغانستان است.

## ۳ می خواهیم فاحشه شوم



سال اول  
شماره ۵  
چهارشنبه  
۱۹ میزان ۱۳۹۶  
قیمت ۱۰ افغانی

Wednesday  
October 11, 2017  
Vol. 1  
No. 5



اینجا، چراغی روشن است

خرد تا به زنان می رسد،  
نامش مکر می شود  
و مکر تا به مردان برسد،  
نام عقل می گیرد  
پیرام بیضایی



## امیدوارم زنان در مبارزه با طالبان نکتایی پوش پیروز شوند

— ۲ —

ننوشتم. از آلمان خریده بودم و به زبان آلمانی بود. نمی خواستم پای زبان دیگری به صف زبان هایی که من در کبرشان هستم اضافه شود. در مقابل آینه راست و نیم عریان می ایستادم و با او حرف می زدم. اول خود را برایش معرفی کردم. سلام عزیزم. من شهزاده ام. مادر تو. نمی دانم از من خوش ات می آید یا نه. ولی تقدیرت همین است که من مادر تو باشم. اما نگران نباش اگر از من راضی نیستی چون پدر خوبی را برایت انتخاب کرده ام.

هیچ وقت به این حد وابسته آفتاب نبودم. اما بیشتر از آفتاب دلم گرمای خورشید فرهنگ و رسم وعادت های مردمی خودم را می طلبید. خود را در این شهر بیگانه که هنوز زبان اش را نیز خوب نیاموخته ام، تنها و بی پشت و پناه احساس می کنم.

انگار خانه مادرم بیمارستان مرکزی شهر آمستردام بود که نامش را دوست داشتم: «همان خانه زنان مهربانان». با کوچک ترین سوال می توانم به آن جا مراجعت کنم. هلندی ها آدمهای بخصوصی اند. همه چیزشان با دیگر کشورهای اروپایی تفاوت دارد. برای مثال همین که به بیمارستان چنین اسمی گذاشته بودند. هرچند زیاد از پذیرایی شان راضی نبودم، اما خاکساری و مهربانی شان قابل تحسین است.



او را با هذیان های خود بیچاره کنم. رو به روی آینه بزرگ تا کمر لخت می شوم و به شکم برآمده خود نگاه می کنم. گاهی دل ام می خواهد که دیگر لباس به تن نکنم. گذشته از این که پوست کمر و شکم ام حساس شده، زیبایی عمیقی را در شکل و شمایل تازه خود می بینم که می خواهم از آن سیراب شوم. خودشیفته. اول ها با آینه حرف می زدم. اما بعد از این که در اینترنت خواندم که دایه ای نوشته بود کودک به احساس و افکار مادر متوجه می شود، عادت جدیدم این بود که با او حرف می زدم. حرف زدن برابرم راحت تر بود تا نشستن و یادداشت نوشتن. دفتر بزرگی که برایش خریده بودم هیچگاه باز نکردم و چیزی در آن

معرفی کتاب

کچ شهزاده سمرقندی

بخش سوم

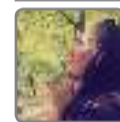
## سندروم استکهلم

خوانندگان گرامی بعد از این شماره، قسمت های دیگر داستان سندروم استکهلم منتشر نخواهد شد. متن اصلی کتاب را می توانید از این آدرس دریافت کنید.  
<http://www.hands.edia?book=stockholm-syndrome>

هفته ششم آبیستی همیشه به یاد آهنگ های موتسارت می افتادم. در گوشم آهنگ آشنای او صدا می داد. حتا خواب دیدم که در حال پیانو نواختن ام. در شگفت از مهارت خود از خواب بیدار می شوم. صبح خواب ام را به مهدی گفتم و او تبسم کرد و چیزی نگفت. گاهی احساس می کنم که مهدی بین این همه مشغولیت خود در رادیو بادش می رود که من آبیستن هستم. من روز تا روز در حال تغییرم. روز تا روز در دنیای تازه غرق خیال و آرزوهای خود هستم. خیلی اوقات نمی خواهم

کچ سمیرا سادات

نگرانی های زنان  
در محیط شغلی



در افغانستان آن گونه که مردها فکر می کنند هم کار پیدا کردن و کار کردن برای زنان آسان نیست، وقتی کسی می خواهد کار کند یعنی می خواهد نان زحمت و توانایی خودش را بخورد و گرنه می تواند با لاس زدن و رابطه (خارج از ازدواج) با کسی در همان خانه، برای خودش خانمی کند و ماهانه پولی از فردی که وارد رابطه شده است، بگیرد.

در اینجا مردان در اداره به نوع آرایش، لباس، نشستن، رفتن، کار کردن، زنگ آمدن، چت کردن، ارتباطات، ازدواج، طلاق یا هر چیز خصوصیت کار دارند که اکثرا خانم ها این موارد را شنیده اند، امروز این رنگ را پوشیده ای زیبا، زشت، چاق یا لاغر و هزار مورد دیگر شده ای!

پس انقدرها هم عرصه کار برای زنان آسان نیست، هر روز مجبوری آدم هایی را تحمل کنی و ببینی که نگاه ها و زبان های تیز و کثیفشان تو را به مرز جنون می رساند و از سوی تو، مجبوری برای آرامش خانواده و خودت و نیازهایت کار کنی.

زنی که در این شرایط کار می کند را نمی توان گفت: زنی است بدون خطوط قرمز، او زنی است قهرمان که با وجود همه حرف ها و اسباب ها برای کسب پول و رفع مشکلات خانواده اش، یا به پای مردان این چنینی کار می کند.

حال اینکه خیلی از همین مردها فکر می کنند اگر کسی دنبال کار می گردد، می تواند او را به رستوران یا دفتر کارش دعوت کند و بعد در متن سخنپاشی، کار درجه آخر قرار می گیرد و زن را به گونه ای شیرفهم می کند که کار در ازای رابطه ای است که قرار است با وی داشته باشد. انجاست که می خواهی بگویی من اگر دنبال رابطه بودم که الان اینجا نبودم و کار نمی خواستم و باید جایی دیگر استخدام می شدم.

اینکه طرف بگوید تو باید تا پاسی از شب در دفتر بمانی و هم در دفتر و هم در بستر باشیم کار کنی، نیز مطمئنا برای خیلی ها اتفاق افتاده. است.

اینکه خیلی ها می خواهند، تو را در همین آغاز به دبی و هند و ترکیه ببرند و یک هفته را با تو لاس بزنند، نیز بسیار برای زنان اتفاق افتاده است که برای مردان هیچ گاه رخ نمی دهد.

یک مرد، اگر وارد یک اداره شد زمان کاریش را کار می کند و باز برمی گردد به اغوش خانواده و اگر فشاری هم از سنگینی کار بر وی وارد شود، نیز یک امر طبیعی است اما زنانی که مسؤلیت کاری مثل مردان دارند، نیز در کنار مشکلات کار باید به صورت پنهانی و ذهنی در جدال با آدم هایی باشند که روز به روز، عرصه کار را بر وی تنگ و نفس گیر می کند.

ما زنان همواره خواستیم تا حداقل این افراد، با یک بار نه گفتن رهایمان کرده و فقط به ما فرصت کار کردن بدهند و بگذارند زندگی برایمان خواستنی تر شود و تنها چیزی که ما از آنان می خواهیم این است که آرامش را از ما نگیرند.

گاهی اتفاق می افتد که با دیدن و حرف زدن با مردی که میفهمیم آن سوی ذهن او هیچ نقشه و فکر بدی نسبت به رابطه مان و جنسیت مان نیست؛ چقدر خوشحالیم و چقدر دلمان می خواهد او در قالب یک دوست و یک رابطه سالم اجتماعی در جمع دوستان دخترمان قرار بگیرد.

از نظر من مردانی که دستشان به دهانشان می رسند باید قبل از هر چیزی احترام به شخص خودشان داشته باشند و به قول همینجایی ها، سلسله مراتب و شان اداره و خودش را بدانند و کارمندیانشان را هم خوابه بسترهایشان نسازند و به زنان، فرصت کار کردن و درخشیدن در شغلشان را بدهند.



گفت‌وگو

گفت‌وگویی از آمنه امید

## امیدوارم زنان در مبارزه با طالبان نکتایی پوش پیروز شوند

با قانون منع خشونت علیه زنان چرا به تصویب نرسید؟ اینها همه بیاتگر پراکندگی و عدم انسجام زنان است. همه می خواهند، حق بگیرند اما صداها متفاوت است.

**دورنمای زنان را در آینده کشور، چگونه بررسی می کنید؟ آیا انسجامی که نام بردید به وجود خواهد آمد، برای ساختن یک آینده مشترک؟** من بعد از قضیه فرخنده بسیار امیدوار به انسجام زنان شدم، بخصوص برای ساختن یک آینده بهتر برای زنان و زمانی که ما تابوت فرخنده را انتقال می دادیم؛ همه فکر می کردند که فرخنده تنها نیست. با تمام پراکندگی هایی که وجود دارد اما در مورد فرخنده همه ما یکجا جمع شدیم و دادخواهی ها صورت گرفت، در مورد کشتن فرخنده که چهره ی واقعی جامعه ی ما را در برخورد با زنان نشان داد.

اما این همدردی باهم به گفته ی شما با کسی است که از میان ما رفته. مثل همان بیینی بریدن ها و گوش بریدن ها که تعدادی از زنان به حمایت از حقوق آنها برخاسته اند اما از یک خانمی که می خواهد، سهمی در قدرت سیاسی بگیرد و کاندیدا شود در یک پست، می توانیم بگوییم که زنان فعال از این دسته حمایت نمی کنند؟ می خواهم همین را بگویم، اما فرق کرده دیدگاهها، البته هنوز هم در بعضی از موارد، پراکندگی ها وجود دارد. ما نتوانستیم نشستهای زنانه را راه اندازی کنیم. کارهای دیگری انجام شد. نمونه اش همین نشریه شما که نه پروژه است و نه کار دیگری بلکه فکر یک زن است که به شکل هفته نامه ظهور کرده است. گروه های مختلفی که دادخواهی می کنند در مورد زنان، اما یک چیز را نباید فراموش کرد که زنان اروپایی، وقتی هشت مارچ را بنیان گذاشتند، دادخواهی و مبارزه شان را از فابریکه شروع کردند و تأثیر گذاری آن، قابل مقایسه نیست با نتیجه ی کار ما خانم ها که دادخواهی را از آشپزخانه شروع می کنیم. بعد فرمان را در جامعه به شکل تجمعات، انجمن ها و تشکیل یکسری گروه هایی در جامعه برای دادخواهی آوردیم. به این ترتیب، یک نسل بیدار شکل گرفت؛ اما یک ترس وجود دارد که تمام فعالیت ها به شبکه های مجازی خلاصه نشوند و فعالین، فقط قهرمان فیسبوک نشوند، بلکه در عمل یکسری کارها صورت بگیرند و پلهای شکسته شده، بین زن شاغل و زن خانه دار را از نو بسازیم. دیواری اعتمادی که بین زنان ایجاد شده را از بین ببریم و برای انسجام زنان و کاربرای آینده ی بهتر تلاش کنیم.

اما سه مشکل عمده سد راه زنان وجود دارد. موضوع اول، مشکلات خانوادگی است. دوم، مسئله نامنی در کشوری که در بعضی جاها بارها اعلان دادیم بخاطر یک پست، اما خانمی حاضر نشد به آنجا برود، بخاطر عدم امنیت. سوم ظرفیت، تعدادی از زنان که خواهان کار هستند اما ظرفیت علمی ندارند و کسانی که ظرفیت علمی بالاتر دارند، حاضر نیستند؛ در دولت کار کنند. آنها کار در انجوها با معاش بیشتر را ترجیح می دهند، ولی با آن هم، ما والی زن داشتیم و داریم. ولسوال داریم از زنان. شاروال داریم. برای سهمی سازی زنان در رهبری و تصمیم گیری تا حدودی کار شده است.

**تهدیدی را که مطرح کردید در مورد طالبان نکتایی پوش که زنان را به لحاظ شخصیتی ترور می کنند و با توجه به حضور سمبولیک و عدم تأثیرگذاری زنان در ساختارهای حکومتی، به نظر شما خطر برگشت به عقب وجود دارد؟** به هیچ وجه ما به عقب بر نمی گردیم. بخاطر اینکه ما توانستیم یک نسل از خانم های تحصیلکرده را تربیت کنیم و حمایت سازمان ملل از حضور فعال زنان به نحوی، بخاطر همین است که حتا گروه های تروریستی، یک تغییر در رویکردشان نسبت به زنان آورده است. اما بستگی به زنان دارد که چگونه از فرصت های پیش آمده استفاده کنند. زنانی که وارد سیاست و حکومت می شوند، باید به این سوال جواب بدهند که نماینده ی زنان هستند یا نماینده ی محروم زجر کشیده یا نماینده ی حزب و قوماندان. در طول یک و نیم دهه ی اخیر، اگر زنان نتوانستند، برای یک تغییر تأثیر گذار باشند، دلیلش عدم انسجام زنان در سیاست و حکومت بوده است. زنان که در رده های بلند حکومت راه پیدا کردند، اکثرشان تبدیل شدن به رقبای ناسالم برای همدیگر و در عین حال، رابطه زن شاغل با زن خانه دار به گونه ی کامل قطع شده بود. بحث دیگر حل شدن زنان در ساختارهای سیاسی حکومت است و این حس که تنها زنی باشند، در یک موقعیت که زن دیگری با او نباشد و این وضع حتی در نهاد های مدنی ما وجود دارد.

تمام زنان دوست دارند، به زنی کمک کنند که بیینی یا گوش او بریده شده است اما دوست ندارند، از زنی حمایت کند که کاندیدا برای وزارت است. بخاطر همین بود که بارها زنان در پارلمان معرفی شدن ولی رای نیاوردند، در حالیکه زنان به اندازه کافی در پارلمان داریم و فعالین حقوق زن زیاد است و فعالین رسانه ای هم کم نیست ولی با همه اینها چرا یک زن قوی نمی تواند رای بیاورد؟

و مهم هم تاریخی است که بعد از ما نوشته می شود و نقش ما در ساختن آن تاریخ. البته در فعالیت ها، یک نکته را متوجه باشیم که وقتی ما وارد اجتماع و فعالیت های اجتماعی می شویم، اولین بار همه مردان ما را تأیید می کنند. چون دیدگاه ها و نگاه های اول، نگاه گرگی است نسبت به بره. مردی که زنان تازه وارد در اجتماع را تأیید می کنند، همه برای دریدن و منفعت بردن خودشان می خواهند با تأییدهای آنی خوشحال مان بسازند، ولی زمانی که زنان، مطیع شان نشدند، شروع می کنند به تهدید کردن و ترور شخصیت خانم ها. من دیده ام بارها در فیسبوک، در مورد من، بدترین حرف ها را نوشتند و ما فعالین مدنی داریم که بخاطر حضور خودش، حضاراست زن دیگری را ترور شخصیتی کند. من چندین مبارزه را همزمان می کردم. مبارزه ی اول در برابر خانواده ی پدرم بود که دوست نداشتم، کار کنم. دوم در برابر جامعه ی بی سواد که آنها هر زنی را که در بیرون کار کند، بد می بیند و نگاه بدبینانه دارد. هر خانم شاغلی را فاسد قلمداد می کند و مبارزه ی سوم که سخت ترین نوع مبارزه برای یک زن است، مبارزه در برابر نکتایی پوشانی است که در ظاهر روشنفکر به نظر می رسند. امیدوارم در این مبارزه، نسل امروز ما پیروز شود، در برابر طالب هایی با پوشش جدید. طالبان، ایدئولوژی شان را بسیار واضح گفتند که حضور زنان را نمی خواهند، در سیاست و امور عمومی، اما امروز کسانی هستند با افکار طالبانی و پوشش جدید که به نام زن پروژه می گیرند، به نام دموکراسی می خواهند استفاده ی ابزاری از زنان بکنند و اگر زنی مطیع نشد، شروع می کنند به تهدید و ترور شخصیت آنها. اینها همیشه زنان را از نظر شخصیتی می کشند و مرد را از نظر فیزیکی حذف می کنند. امیدوارم ما در این مبارزه، پیروز شویم. اما این مبارزه فردی و به تنهایی تأثیر گذار نیست. باید منسجم، نظام مند و سیستماتیک مبارزه کنیم.

**شما در حکومت فعلی کار می کنید، چقدر ظرفیت وجود دارد در حکومت برای حضور فعال زنان؟** من همیشه مخالف تبعیض مثبت بودم در افغانستان؛ زیرا اگر کسی بخاطر زن بودن استخدام می شود، نه لیاقت و کارایی خودش؛ آن زن ابزار قرار می گیرد که این جفاست به نسل آینده و شایستگی. چون زنان ضعیف حمایت می شوند. زنان قوی با توانایی خودشان پیش می روند و در اداره ای که من کار می کنم. خوشحال هستم که در رقابت آزاد و با شایستگی خودم، کارمند آن اداره شدم و ما برای مشارکت سیاسی زنان کار کردیم.

«من افغانستان ندیده را با توجه به حرف های مادرم و یک اطلسی که از افغانستان داشتم، تشریح کردم و در آن، از بت بامیان، از خواجه عبدالله انصاری و... سخن گفتم و زمانی که در صنف، نوشته ام را خواندم، ناخود آگاه گریه کردم و جالب بود که همراه با گریه من، دوستانم هم گریه کردند، آنان در مورد افغانستان جز ویرانی و بدی نشنیده بودند. مقاله من در این مسابقه مقام آورد اما امتیازاتی را که مستحق آن بودم، برابرم داده نشد و سرانجام آنچه را که مهاجرت تجربه کردم، همه به نحوی در پرورش من برای یک آینده بهتر نقش داشت.» این بخشی از حرفهای منیره یوسف زاده، است فعالیت های اجتماعی در زمینه زنان و سیاست انجام داده است و در حال حاضر سخنگوی اداره ارگان های محل است. وی دارای دو لیسانس در رشته های علوم سیاسی و اقتصاد است. یگفته خودش، کارهای فرهنگی را در ایران با تاسیس مکتب خودگردان به نام فارابی آغاز کرده، سپس با دخترش به افغانستان بازگشته است. آمنه امید، گزارشگر نیمرخ در مصاحبه با منیره یوسف زاده، از کارنامه فعالیت های اجتماعی پرسیده است.

**چه عواملی باعث شد به افغانستان بیایید و به عنوان فعال سیاسی - اجتماعی در اینجا بمانید؟** محمد کاظم کاظمی شعری دارد با این مضمون «کرانه ای که در آن، خوب می پرم آنجاست.» فضای جولان و پرواز من هم افغانستان است. من برگشتم بخاطر اینکه دوران مهاجرت، دوران فقر بود برایم، قایلین باقی را تجربه کردم اما ناراضی نیستم و من هنوز هم ارادت خاصی دارم، نسبت به قایلین های دستیافت؛ زیرا در گل های قایلین درد و رنج های یک زن، نقش بسته شده است. عامل دیگر، تشویق مادرم بود او می گفت باید من خوب درس بخوانم و کسی شوم که برای وطن کار کنم.

**زمانی که وارد سیاست و حکومت شدید، زن بودن را چگونه یافتید، در فضایی که نگاههای متفاوتی نسبت به زنان وجود دارد؟** در افغانستان، زن بودن هم مشکلات و هم زیبایی های خودش را دارد. البته به لحاظ قانونی، هیچ قانونی وجود ندارد که زنان را محدود کند، ولی محدودیت های عرفی را در افغانستان می بینیم. با همه ی اینها گرفتن حق، الزامی است. اگر زنی حق خودش را نگیرد، برای دخترش جفا کرده است. نباید بپذیریم تمام خواسته هایی را به نام قانون، بایدها و نبایدهایی را که جامعه برای ما ساخته اند. از طرفی، انتظار نداشته باشیم که جامعه ی فعلی، ما را تأیید کند. باید تلاش ما این باشد که به نسل بعدی، چیزی برای گفتن داشته باشیم

افغانان له جگړو سترې شوي دي. هغوی له وسله وانو دلو غواړي چې د خپلو هېواد وانو پر وړاندې له جگړې لاس واخلي او د سولې له بهیر سره یوځای شي

په وروستيو کي: په کونړ ولايت کي د طالبانو د يوې ډلې سر عبدالله له درې نورو وسله وانو سره د سولې له بهیر سره یوځای شو. هغه وویل: زه اوس پوهېږم چې سور یوازې خپل هېواد ویجاړ کړي. بسوونځي مو سوخولي او روغیايي مرکزونه او سرکونه مو ویجاړ کړي دي. له دې وروسته نور نه غواړو چې خپل هېواد ویجاړ کړو.

پوهه پر جهالت غوره کړئ!

روشنی را بر جهالت ترجیح دهید!

مردم افغانستان از جنگ خسته شده اند. آنها از گروه های مسلح می خواهند که از جنگ در مقابل هموطنان شان دست برداشته و به پروسه صلح بپیوندند.

اخیراً، عبدالله یک تن از سر دسته های گروه طالبان در ولایت کونړ همراه با سه جنگجوی دیگر به پروسه صلح پیوست. او گفت: اکنون درک می کنیم که ما سرزمین خود را ویران کرده ایم. مکتب را سوختانده و تاسیسات صحتی و جاده ها را تخریب کرده ایم. از این به بعد نمی خواهیم کشور خود را تخریب نماییم.



معرفی کتاب

کتاب شهزاده سمرقندی

بخش سوم



از صفحه ۱

# سندروم استکهلم

با این که این کودک را دیوانه وار می‌خواستم، گاهی از درد جانم به لب می‌آمد. انگار به یک درخت خشکی تبدیل شده بودم که می‌خواهد به حرکت دربیاید. نشستن و برخاستن هایم دور از ناز و زیبایی بود. با درد و فغان از جای تکان می‌خوردم. من تحمل زیاد دارم. من نازدانه نیستم این درد زیاد است. این درد از معیار تحمل دور است. در عمق دودلی و تردید بودم که آیا تاب این همه درد را دارم یا نه. این فکرها کلافه ام کرده بود. دو سه دفعه فکر سقط جنین به سرم زد. من کجا و بچه داری کجا؟ وقتی نزد دکترم رفتم و راهنمایی برای دیدار متخصص سقط جنین خواستم، گفت: اگر دختر من می‌بودی، کتک ات می‌زدم. تو که خودت می‌دانی سن و سال ات رفته بالا و واقعا هم وقت بچه داری ات هست. بیهوده عقب نیانداز! - ببخشید؟ این از آن حرف هایی بود که حسن غریزه ام می‌گوید برعکس آن عمل کن. نمی‌دانم چرا این احساس دفاعی من همیشه از کودکی به من می‌گفت که از هر چیزی که به تو تحمیل می‌شود فرار کن. اول ها از سیگار کشیدن لذت نمی‌بردم، ولی چون دوستانم می‌گفتند خوب نیست و نکش، من بیش تر می‌کشیدم. تا این که در خونم جا گرفت و ده سال پشت سر هم کشیدم. دکتر، این همه درد طبیعی نیست و من در این کشور تنهایم...

- بچه را باید خود مادر بزرگ کند، عزیزم. لذت مادر بودن در همین است. باور کن تو خودت خواهی دید که به هیچ کسی اعتماد نخواهی کرد. نگاه کن چه قدر زیباست مادر بودن. ما مردان این بخت را نداریم. خوب می‌دانست و حرف دل مرا می‌زد. می‌دانست که از ترس و تردید و نگرانی افسرده و کم حوصله شده ام و چنان با احساس مرا تشویق می‌کرد که انگار خود می‌خواهد به جای من این بچه را به دنیا بیاورد.

هیچ وقت نفهمیدم که اسرار پرحرفی بعضی مردان و دلیل کم حرفی بعضی دیگرشان در چیست. یک عده شان راحت حرف می‌زنند و یک عده دیگر همه اش نگاهند. نگاه طولانی به رویت، به شانه هایت، به سر و پستانت، به روز های شاد و ناشادت، به جوانی هایت. با یک لحن پدران و با تبسم همدلانه بدون نامه به متخصص زنان، از دفتر خود به بیرون هدایتیم کرد. این جا در هلند بدون نامه دکتر خانوادگی هیچ متخصصی حاضر نیست شما را معاینه کند و سه ماه اول بارداری دوره آزمایشی محسوب می‌شود. اگر جنین از این سه ماه جان به سلامت برد، آن وقت زن حامله را در واقع جدی می‌گیرند.

دو ماه با درد و بی خوابی سپری شد. به موجود زنده ای در بطن خود انس گرفتم و دوست اش داشتم. آرزویم به دنیا آوردن یک دختر بود. مثل خودم. اما در خواب هایم پسری ظاهر می‌شد ناقص و یک چشم.

در اینترنت تعداد زیادی از زنان باردار را پیدا کرده بودم که ویلاگ می‌نویند و هر روز یادداشت می‌گذارند که وضعیت خود و یا کودک در بطن داشته شان چه گونه است. در گوگل تایپ می‌کنم: شش هفته حامله/ عکس. ده ها عکس از جنین شش هفته ای برایم پیدا می‌کند. از دیدن این عکس ها که هیچ شباهتی به انسان ندارند می‌ترسم. با ترس، با درد تلاش می‌کردم جنین در بطن داشته ام را دوست بدارم و تمام دقایق این دو ماه را مراقب او بوم. هیچ جراتی نداشتم از کابوس هایم زبان باز کنم و با کسی درد دل. بیشتر اوقات ویا «سوشی» داشتم. ولی دکتر برایم خوردن هر گونه گوشت خام را ممنوع کرده بود. با سختی جلوی خود را می‌گرفتم تا این که روزی از خواب بلند شدم و دیدم که دیگر به هیچ چیز دنیا نه میل دارم نه ویا. اما درد بیش تر از قبل شده و دیگر از دور شکم و کمر فراتر رفته. پاهایم ورم کرده و اشتها به هیچ غذایی ندارم. دکتر گفته نگران نباشم و تلاش کنم که حتما چیزی



- چه قدر درد داری؟- می‌پرسد دکتر. چون هیچ نوع مسکنی برای زن آبستن نمی‌دهند؛ برای کودک بد است. چه قدر؟ نمی‌دانم. معیار درد را چه گونه می‌سنجند؟ بعد از این همه درد کشیدن نفهمیدم که چه قدر است. می‌گویم؛ چونان که نمی‌شود خوابید، راه رفت، کتاب خواند، قامت راست کرد. پس زیاد سخت نگیر و برو. نگران نباش. فکر کن اتفاقی رخ نداده. با کمال شرمساری به مادرم فکر می‌کنم و به شکم بالا آمده اش که کنار تنور داغ می‌نشست و نان می‌پخت. نمی‌دانم درد داشت یا نه. تنها چیزی که در یاد دارم شیوه با ناز دست به کمر از جای برخاستن اوست. زیبا و زنانه بود این حرکاتش. دلبرانه نه ماه روی صحن حولی و باغ می‌خرامید تا روزی با کودک دیگر در دامن از بیمارستان برمی‌گشت.

دکتر اصلی بخش هرچند که وقت زیادی برای یک بیمار صرف نکند، همیشه همشیره یا پرستاری دارند که در خدمت شما هست و تلاش می‌کند به تمام سوال هایتان جواب دهد. پزشکان این جا تمام تلاش شان را می‌کنند تا ممکن است برایتان قرص و یا سوزن و دارو ندهند، از بس فکر می‌کنند که باید سیستم ایمنی بدن را تقویت کنند. دقیقاً برعکس پزشکان کشورهای ما که تا می‌توانند شما را گرفتار این و یا آن قرص می‌کنند. این گونه برخورد شاید برای بیمارانی که از کودکی با این راه پرورش یافته اند درست جواب دهد، اما برای منی که همه کودکی و جوانی ام در بیمارستان ها گذشته جواب نمی‌داد. در نتیجه یک سال دراز من با مریض بودم و با از کم قوتی بی حال. به نظرم چنین می‌آمد که پزشکان این جا تمام تلاش خود را به خرج می‌دهند که شرکت های بیمه سلامتی و رشکست نشوند و بیهوده برای بیماران نسخه نویسدند. ولی بیمارانی چون من گاهی قربانی این نوع برخورد می‌شدند که چند تای آنان اتفاقن دوستان ایرانی من اند. کم توجهی پزشکان نیز حالا به آن اضافه شده بود. در شانزده ماهی که این جا به سر می‌برم، از هیچ دوستی که در این شهر زندگی کند تا به حال نشنیده ام که از ساختار پزشکی این کشور راضی باشد. البته همه شان مثل من به کیلو کیلو قرص خوردن عادت دارند و بدون نسخه از دفتر پزشکی بیرون آمدن برای شان وقت تلف کردن است. چون حتما باید سراغ پزشک دیگری بروند تا برایشان چند قرصی را نسخه بنویسد. حالا به این همه نازدانه و معتاد به قرص بودنم درد های شدیدی نیز اضافه شده بود که پزشک خانوادگی مان می‌گفت: این قدر سخت نگیر، مادر شدن آسان نیست. لهجه و نگاه چشمان ایرانی اش را دوست دارم. قلب تاجیک من باز گول می‌خورد و به خانه و حتا به سوی دفتر و یک روز کامل کاری می‌روم. شب باز در جهنم قدم می‌زنم با درد. تنها کسی که شاهد و شریک این شب های سیاه من است مهدی است. از خود بارها و بارها می‌پرسم که چگونه ممکن است یک پزشک از تمام درد و مرض های انسان باخبر باشد و در همه این تخصص ها اطلاع کافی داشته باشد. می‌شود مرا به متخصص زنان راهی کنید؟ می‌گوید: او نیز همین را خواهد گفت. اگر غیر این گفت، من استعفا خواهم داد. به قول دوستان ایرانیم، چیه داش؟ همینکه که می‌گم، به حرف من چی؟ گوش کن!

جعبه گیسو

شعرای از مارال طاهری

## اسکلت

زنیست پشت میز تحویل که در هوا لبخند میزند سلولهایش را خاموش میکند و به اندام دفرمه ی پرستاران پاستیل تعارف میکند... چقدر این سیم ها زشتم کرده اند و پیراهن گشاد آبی که به هیچ وجه سکسی نیست و دمپایی های سرگردان با مشبک های بشر دوستانه... به شکل عجیبی زن شده ام بی همه چیز... که چیزهای مهمش را دم در تحویل داده است فندک.../موبایل.../اشیاء فلزی... حتی دهانم بی آنکه بخواهد ببوسد... سری را ببرد یا بالا بیاورد... شکل غمگینی از زن... که کفش هایش را برعکس پشت سرش جفت کرده ای که زندگیت را طاق کرده و تو را طاقباز!

وقتی روی دنده ی چپت میخوابی ورق ها را روی تنش بر میزنی و بی بی ها رو توی چشمش فرو میکنی! نه!!!

هیچکس روی چشم من جا ندارد و عشقی که از پاچه ی شلوارم شُرّه میکند، ربطی به تو ندارد! ذرات هوا پر از عطرها ی مردانه است و عشق میتواند شکل های متفاوتی از تخت باشد من فقط زنی بی اجازه ام... که الکترو شوک ها متعهد نمیکنند که زیر سیگاریت را خالی کنم...

غذای مورد علاقه ات را بیزم سهمم را نصف کنم... و حالا... که خودت را از این همه من تکانده ای!! و دست های زیادی را روی سرم لمس میکنم حالا... که روبروی هم نیستیم...

حالا روبرویت من نیستم اسکن های مغزی ست مجاله شده که پروانه ها لابلای جمجمه اش گیر کرده اند

..... ما به صورت یک اعتراض ملی... همدیگر را در آغوش گرفتیم و فریب خوردیم... فاتحانه فاتحه ی هم را خواندیم دست های همدیگر را گرفتیم و به سمت میز تحویل پیش رفتیم...

تابستان ۹۲

بخورم و وزن ام را حداقل تا پنج کیلو بالا ببرم. احساس خوبی نداشتم که دیگر این کودک نازنینی که این قدر دوست اش دارم درخواست هیچ غذایی نمی‌کند. احساس می‌کردم که از دست من و ناله هایم به داد رسیده. چرا من مثل دیگر زنان باردار حالت تهوع ندارم؟ خوب است که ندارم. بعضی از زن ها خوش شانسان اند. می‌گویند مهدی. خدایا، دختری بده زیبا و دلبر! مهدی می‌گوید: بگو، پسرا! می‌گویم: سالم و با هوش.

یادداشت

# می‌خواهم فاحشه شوم

نوشته ای که می‌خوانید موضوع انشای یک دختر ده ساله است که سال ها پیش این انشا را با موضوع می‌خواهد در آینده چه کاره شوید، نوشته است. شاید اولین بار است که یک دختر بچه ده ساله چنین شغلی را انتخاب کرده. «خوب نمی‌دانم که فاحشه ها چه کار می‌کنند... ولی به نظرم شغل خوبی است. خانم همسایه ما فاحشه است. این را مادر گفت. تا پارسال دلم می‌خواست مثل مادرم پرستار بشوم. پدرم همیشه مخالف است. حتی مادر هم دیگر کار نمی‌کند. من هم پشیمان شدم. شاید اگر مادر هم مثل خانم همسایه بشود، بهتر باشد، او همیشه مرتب است. ناخن هایش لاک دارند و همیشه لباس های قشنگ می‌پوشد. ولی مامان همیشه معمولی است. مادر، خانم همسایه را دوست ندارد. بابا هم پیش مامان می‌گوید خانم خوبی نیست. ولی بگم باز که از مدرسه برمی‌گشتم بابا از خانه آن خانم بیرون آمد. گفت ازش سوال کاری داشت. بابای من ساختمان می‌سازد. مهندس است. ازش پرسیدم یعنی فاحشه ها هم، کارشان شبیه مهندس های ساختمان است؟ خانم همسایه هنوز دم در بود. فقط کله اش را می‌دیدم. بابا یکی زد در گوشم، ولی جوابم را نداد. من که نفهمیدم چرا کتکم زد. بعد من را فرستاد داخل خانه و در را بست... من برای این دوست دارم، فاحشه بشوم، چون فکر می‌



کنم آدم های مهمی هستند. مامان همیشه می‌گوید که مردها به زن ها احترام نمی‌گذارند ولی مردها همیشه به خانم همسایه احترام می‌گذارند. زن ها همیشه با تعجب نگاهش می‌کنند، شاید حسودی شان می‌شود، چون مامانم می‌گوید: زنها خیلی به همدیگر حسودی می‌کنند. خانم همسایه خیلی آدم مهمی است. آدم های زیادی به خانه اش می‌آیند. همه شان مرد هستند. برای من خیلی عجیب است که یک زن، رئیس این همه مرد باشد. بعضی هایشان چند بار می‌آیند. بعضی وقت ها هم این قدر سرش شلوغ است که جلسه هایش را آخر شب ها در خانه اش برگزار می‌کند. همکارهایش اینقدر دوستش دارند که برایش تولد گرفتند. من پشت در بودم که یکی از آنها بهش گفت تولدت مبارک. بابا می‌خواست من را ببرد پارک، بهش گفتم امروز تولد خانم همسایه است. گفت می‌دانم. آن روز من تصمیم گرفتم فاحشه بشوم چون بابا تولد مامان را هیچ وقت یادش نمی‌ماند. تازه خانم همسایه خیلی پول درمی‌آورد. زود زود ماشین هایش را عوض می‌کند. فکر کنم چند تا هم راننده داشته باشد که می‌آیند دنبالش. این ور و آن ور می‌برند. من هنوز با مامان و بابا راجع به این موضوع صحبت نکردم. امیدوارم بابا مثل کار مامان با کار من هم مخالفت نکند.



Nimrokh Weekly

سال اول • شماره ۵ • چهارشنبه ۱۹ میزان ۱۳۹۶  
Wednesday • October 11, 2017  
Vol. 1 • No. 5



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه روشنیا  
سردبیر: مریم شاهی  
گزارشگر: آمنه امید  
عکاس: نیلوفر نیکپور  
زیر نظر هیئت تحریر  
بجز رویکرد نیمرخ سایر نوشته ها  
مسئولیتش به دوش نویسندگان می باشد.  
هفته نامه نیمرخ  
در ویرایش مطالب دست باز دارد.  
شماره تماس: ۰۷۸۶۶۷۵۹۹  
آدرس الکترونیکی: nimrokh@gmail.com

جامعه

دکتر محمدجواد صالحی



جنرد و سیاست

سیاست هرچند که در عمل هیچ‌گاه خالی از حضور و مشارکت سیاسی زنان نبوده و آنان دوشادوش مردان در کنار آنان حضور داشته‌اند؛ اما نقش مستقل زنان در سیاست مولود عصر جدید است و همزمان با برخورداری مردان از حقوق مدنی و سیاسی، زنان نیز خواهان برخورداری از این حقوق شده‌اند. آنان برای کسب این حقوق در نظر و عمل، راه طولانی را طی نموده و مسیر زیادی را در پیش‌رو دارند.

مفهوم جنسیت

واژه جنس و جنسیت، اغلب در زبان روزمره به جای یکدیگر به کار می‌روند، اما تفاوت میان آن‌ها در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی بسیار مهم است؛ زیرا تفکیک جنسیت از جنس که محصول اندیشه‌های جدید، جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌خواهی زنان می‌باشد، اشاره به نقش عقاید، ارزش‌ها و هنجارهای جوامع مختلف، در ساختن زنانگی و مردانگی دارد. و این مفهوم ابزاری است برای درک این امر، که مناسبات زنان با مردان در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است و هر جامعه متناسب با نیازها و توازن قدرت میان زن و مرد، این مناسبات را تعریف می‌کند، زنانگی و مردانگی در دوران‌های مختلف از تعریف‌های متفاوت برخوردار بوده است و این امر موضوع اجتماعی و فرهنگی است. بنابراین جنسیت برای زنان و مردان جایگاه اجتماعی قابل است و نه زیست‌شناختی و به تفاوت‌های فرهنگی یا اجتماعی بین زنان و مردان توجه می‌کند؛ درحالی‌که جنس بر تفاوت‌های بیولوژیکی و تغییرناپذیر میان آن‌ها دلالت دارد. به باور گرت، واژه «جنس» به ابعاد بیولوژیکی زن و مرد و «جنسیت» به صفات و ویژگی‌های اجتماعی دو جنس اطلاق می‌شود که از نظر فرهنگی برای زنان یا مردان مناسب تشخیص داده شده است؛ ازاین‌رو، معرف مجموعه وظایف و نقش‌هایی است که از زن و مرد در موقعیتی معین انتظار می‌رود (گرت، ۱۳۸۰: ۲۱). تفاوت‌های جنسی ریشه طبیعی دارد، حال آنکه منشأ تفاوت‌های جنسیتی در فرهنگ و مناسبات اجتماعی نهفته است و نه در طبیعت. بنابراین، جنس امر زیستی، واقعی و قابل مشاهده و در مقابل، جنسیت امر فرهنگی و تاریخی تلقی می‌شود.

به عقیده اندیشمندان، جنسیت به ویژگی‌ها، وظایف، نقش‌ها و انتظاراتی دلالت می‌کند که به گونه متفاوت در درون جامعه برای زن و مرد تعیین می‌شود و از این رهگذر، دوگانگی امر زنانه و مردانه را محقق می‌کند. این انتساب صفات و ویژگی‌ها و به تبع آن، تعیین وظایف و نقش‌های متفاوت برای زن و مرد، قلمروهای متفاوتی برای هر یک به وجود می‌آورد که به بیان جسی برنارد (برنارد، ۱۳۸۴) اساساً دنیای آن‌ها را از هم متمایز می‌کند و گاه در برابر هم قرار می‌دهد.

اهمیت جنسیت

عدم تفکیک میان جنس و جنسیت و چگونه مناسبات آنان

سرآغاز بسیاری از محرومیت زنان در جوامع مختلف شده و این سوء تفاهم را ایجاد نموده که این محرومیت ریشه طبیعی دارد و از سرشت و ماهیت زن و مرد ناشی می‌گردد. درحالی‌که امور طبیعی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف یکسان است و واقعیت آن غیرقابل تغییر می‌باشد؛ اما با تفکیک میان آن دو روشن می‌گردد که جنس، واقعیت بیولوژیکی و جنسیت واقعیت اجتماعی است که اشاره به پایگاه اجتماعی زنان در سلسله مراتب قدرت، ثروت و احترام اجتماعی‌ای دارد که هر جامعه متناسب با شرایط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی خود برای زنان و مردان تعریف می‌کند و ممکن است نسبت واقعی و یا ساختگی با واقعیت بیولوژیکی آنان داشته باشد؛ زیرا پایگاه اجتماعی افراد نه به واقعیت بیولوژیکی افراد، بلکه به مناسبات اجتماعی آنان وابسته است. به بیان دیگر جنسیت، اشاره به برخورداری و یا محرومیت زن و مرد از مزایا و حقوق اجتماعی دارد که ممکن است هیچ ارتباطی با واقعیت بیولوژیکی آنان نداشته باشد و یا ارتباطی کمی داشته باشد.

درک این واقعیت، می‌تواند روزه جدیدی را برای فهم مناسبات زن و مرد در عرصه‌های مختلف اقتصادی سیاسی و فرهنگی گشوده و باعث باز شدن تفکرات کلیشه‌ای و از پیش‌ساخته ذهن ما گردد. بیخ‌های تعصب و دگم‌اندیشی را آب نموده و ما را به سوی درک واقعیت‌های عینی زندگی زن و مرد راهنمایی نماید.

تاریخچه جنسیت

تفکیک جنس و جنسیت برای اولین بار در دهه ۱۹۷۰ توسط فمینیست‌ها مطرح شد تا وسیله‌ای برای تشخیص این مسأله باشد که نسبت با مردان در همه فرهنگ‌ها یکسان نیست و جایگاه زنان در جامعه در گذر زمان تغییر کرده است. (شیلا روباتام، ۱۳۹۰: ۱۶) «دوبوار» برای اولین بار این سؤال را مطرح کرد که زن چیست؟ وی در کتاب جنس دوم توجه ما را به دو جنبه متفاوت زندگی زنان جلب کرد که زن بودن و یا مرد بودن طبیعی است و ریشه در واقعیت فیزیکی افراد دارد؛ اما زنانگی و مردانگی ساخته اجتماعی است که افراد می‌توانند براساس سبک شخصیتی یا رفتاری به عنوان زن یا مرد شوند. (ترگس رودگر، ۱۳۹۴: ۱۴۱)

«مارگارت مید»، با مطالعه زندگی مردان و زنان در گینه نو، این ایده را مطرح کرد که هیچ پایه و اساسی که مبتنی بر آن، برخی از رفتارها را خاص زنان و یا دیگر را مردانه قلمداد کنیم وجود ندارد و خصوصیات زنانه و مردانه تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد. (ترگس رودگر، ۱۳۹۴: ۱۴۱)

«آن اکل»، در کتاب «جنس، جنسیت و جامعه» اعلان کرد: جنس واژه‌ای است که به تفاوت‌های زیست‌شناختی میان زن و مرد یعنی تفاوت مشهود در اندام‌های جنسی و عمل تولید مثل اشاره دارد، اما جنسیت مسأله‌ای است که به طبقه‌بندی اجتماعی زن و مرد مربوط می‌شود. (ترگس رودگر، ۱۳۹۴: ۱۴۲) بنابراین جنسیت، محصول موج دوم جنبش‌های اجتماعی زنان است که شامل دهه شصت تا هفتاد میلادی می‌گردد که در آن بر آزادی‌سازی زنان - از تحت سلطه قرار گرفتن زنان در زندگی اجتماعی، از طریق نقد مفاهیم مسلط، به جای برخورداری از حقوق برابر - تأکید می‌شد و جنسیت یکی از ابزارهای نقد این سلطه بود.

منبع: کتاب جنرد و سیاست

چرا نام مادر باید در تذکره بیاید؟

در این قسمت تجربه نوشته های زهرا یگانه فعال اجتماعی در کابل و طاهره حسینی مقیم ترکیه در فیسبوک را می آوریم.

تجربه ام در مورد نوشتن اسم مادر

زهرا یگانه

زمانی که در شبکه رنگین کمان کار می کردم، هر کسی برای عضویت می آمد باید نام مادر خود را نیز در فرم می نوشت. اول اینکه خیلی ها حتی از دوستان نزدیک ام نام مادرش را نمی دانستند و به خانه زنگ می زدند که بوبو اسم ات چی هست؟

دوم خیلی ها واکنش نشان می دادند. تعداد اندکی اسم مادرشان را بدون اکراه می نوشتند و تعداد کمی با تعلل می نوشتند و خیلی ها هم ننوشتند. مطلب جالب دیگر این بود که بعضی ها نام مادرشان را غلط نوشته بودند. و این کار عمدی بود. فقط برای اینکه فرم عضویت تکمیل شود.

ما برای این ملت می خواهیم دادخواهی کنیم تا به پدر و مادرشان حق مساوی داده شود. جوانان محصل و فارغ‌التحصیلی که از نوشتن اسم مادر خود شرم دارند و خیلی هایشان بعد از ۲۵ سال سن نمی دانند اسم مادرشان چی هست.

تغییرات بنیادی لازم است، تا این فرهنگ حاکم است چیزی تغییر نمی کند، و تغییر فرهنگ و تغییر ذهن و فکر ممکن نیست مگر اینکه برنامه های منظم و قابل اجرا سنجیده شود و دوام دار کار صورت گیرد.

طاهره حسینی

یک سری مدارک برای ازدواج لازم بود و من یک ماه تمام درگیر بدست آوردن مدارک لازم با کارمندان کنسولگری در مشهد درگیر بودم. پس از واسطه شدن چند محترم بالاخره لطف نمودند و مدارک را تسلیم شدم. مدارک ترجمه، تاییده وزارت خارجه و... را طی نمود. با دستان پر برای ثبت تاریخ ازدواج به شهرداری استانبول رفتیم. کارمند بخش با دقت زیاد چندین بار مدارکم را زیر رو کرد، چشمانش را از پشت عینکش ریز و درشت میکرد. متوجه شدم در جستجوی چیزی است. سوال کردم همیشه کمکتان کنم، دنبال چیزی می گردید ... گفت دخترم نام مادرت را نمیبینم. نام پدرت و حتی پدرکلاتت نوشته شده اما... من با تمام شرمندگی گفتم نام مادرمان را درج نمی کنند... متأسف شد و گفت: من هم کاری نمیتوانم تا مدرکی بیآوری که در آن نام مادرت هم باشد و داستان مدارک من از نو آغاز شد.



دوامنداره گلبون  
مشارکت دوامندارا



د امریکا متحدو اپالتونو د افغانستان د هوایی خواک د پیاورتیا او سمبالنت او د افغان هوایی خواک سرتیرو د ورتیا لورونو په موخه سرکال د ۸۱۴ د پانه ۸۱۴ بیلونه دالرو ژمنه کړې ده.

د یو ایچ - ۶۰ بلک هاک چورلکو لومړنی جوپه کندهار ولایت نه رسېدلې ده. د نوبو وسابلو او رورنې په ترلاسه کولو سره به افغان خواکونه وتوانېږي چې د ترهگری پر وړاندې خپلې مبارزې ته دوام ورکړي



ایالات متحده امریکا بیش از ۸۱۴ میلیون دالر برای تقویت و تجهیز قوای هوایی افغانستان و ارتقای قابلیت های نیروهای هوایی افغان در سال جاری تعهد سپرده است

اولین جرخ بال های بلک هاک یو ایچ - ۶۰ به ولایت کندهار رسیده است. با تجهیزات و آموزش های جدید نیروهای ملی دفاعی و امنیتی افغان قادر به ادامه جنگ علیه دهشت افغان خواهد بود.